

تصحیح چند واژه در دیوان خاقانی و معنی آنها

دکتر جلیل نظری

عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

بدون شک، معنی موجود واژگان در فرهنگهای مختلف، حاصل تلاش و کوشش کسانی است که با دقت و امعان نظر متون مختلف را بررسی کرده و از نحوه کاربرد کلمات مفاهیمی برای آنها حدس زده‌اند. بنابراین وقتی پایه تدوین لغت‌نامه‌ها چنین است، که چاره‌ای جز این هم نیست، به ناچار باید بپذیریم که بسیاری از واژه‌ها و کاربردهای خاص آنها هم‌اکنون از لغت‌نامه‌های موجود فارسی مفقود است و برخی از واژه‌ها در معنی دقیق و درست خود ثبت و ضبط نشده‌اند. پس، زمانی می‌توانیم یک فرهنگ لغت جامع در اختیار داشته باشیم که افراد صاحب‌نظر و اهل فن، همه متون ادب فارسی را بررسی کرده و این مفاهیم را جمع‌آوری کرده باشند و گرنه باید بپذیریم که هنوز از نحوه کاربرد بعضی کلمات و ترکیبات بی‌اطلاعیم.

برای مثال در کتاب *روضه العقول*، نوشته محمد غازی ملطیوی، بارها واژه‌های «استقلال» و «استبداد» به معنی اقدام کردن و انجام دادن، به کار رفته است؛ حال آنکه هیچ‌یک از لغت‌نامه‌های زبان فارسی، با اینکه علامه قزوینی در یادداشتها^۱ این نکته را یادآوری کرده است، بدان اشاره نکرده‌اند. برای نمونه این کاربرد خاص به دو مورد اشاره می‌شود:

«چون پای بر این خطه نهادم به الم عالم راضی شدم. پدرم- انارالله برهانه- از وجوه و جوب در تربیت من استقلال نمود و بر قدر امکان احسان مبذول داشت».^۲

«چون در آن شغل یک چندی استقلال نمودم و در آن مهم که لسان دولت و ترجمان فکرت است استبداد واجب داشتمم...».^۳

اساساً شاعران و نویسندگان گاهی در کاربرد برخی واژه‌ها به شیوه‌ای خاص عمل می‌کنند و گاهی هم ملاحظه می‌شود که واژه یا ترکیبی در یکی از متون به کار رفته و در دیگر متون قبل و بعد از آن چنان استعمالی سابقه ندارد. اگر این نوع کاربردها خاص آن شاعر و نویسنده نباشد، احتمال دارد در منطقه‌ای که نویسنده در آنجا پرورش یافته استعمال می‌شده و به دیگر جاها سرایت نکرده است. در هر حال، باید سعی شود تا تمامی این کاربردها و مفاهیم آنها، به هر شکل که بوده باشد، پس از تحقیق و بررسی جمع‌آوری و به تدریج فرهنگ کامل زبان فارسی فراهم شود.

یکی از ترکیب‌هایی که تاکنون از لغت‌نامه‌های فارسی مفقود مانده ترکیب «قبا زره زدن» است که در دیوان اشعار خاقانی و دیگر آثار او به معنی خاص خود به کار رفته است. نگارنده، که سالهاست دیوان خاقانی را در دوره‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی درس می‌دهد، سعی کرده است تا با توجه به شواهدی که در دیوان این شاعر موجود است معنی روشن‌تری برای این ترکیب پیدا کند و علاوه بر این مورد، که غرض اصلی این نوشته است، به چند نکته دیگر در اصلاح دیوان نیز اشاره کند.

قبا زره زدن

خاقانی در آثار خود این ترکیب را به صورتهای «قبا زره زدن»، «زره قبا زدن» و گاهی هم با واسطه قراردادن همکرد «زدن» به صورت «زره زدن قبا» و ... ۱۲ بار به کار برده است:

گردون قبا زره زده بر انتقام مرگ مرگش ز راه درز قبای اندر آمده

(ص ۵۳۴)



در شروح و تحقیقاتی که بر دیوان اشعار خاقانی نگاشته شده، برای این ترکیب معنی روشنی نیامده است و شارحان در پاره‌ای موارد با تردید از کنار آن گذشته‌اند. لغت‌نامه علامه دهخدا برای ترکیب «قبا زره زدن» معانی‌ای از قبیل «سینه‌چاک کردن»، «گریبان دریدن» و نظایر اینها نوشته سپس بیت مذکور را شاهد آورده است. فرهنگ لغات و تعبیرات خاقانی، تألیف دکتر سیدضیاءالدین سجادی^۴ به استناد لغت‌نامه، همان معانی سینه‌چاک کردن و گریبان دریدن را برای این ترکیب حدس زده و ابیات دیگری نیز شاهد آورده است.

دکتر کزازی در گزارش دشواریهای دیوان خاقانی^۵ ذیل این ترکیب می‌نویسد:

«چنان می‌نماید که در معنی دریدن و چاک زدن پیراهن به‌کار رفته باشد». سپس در پاورقی همان صفحه «قبا زره زدن» را به نقل از لغت‌نامه در همان معنی «سینه‌چاک کردن» گرفته‌اند. آنچه به‌نظر نگارنده می‌آید و ابیات و فضای آنها نیز این حدس را تأیید می‌کند، آن است که معنای ترکیب فوق سینه‌چاک کردن و قبا دریدن و حتی چیزی نزدیک به این معانی نیست، بلکه مفهوم آن برعکس معنایی است که شروح دیوان خاقانی به استناد لغت‌نامه فرض کرده‌اند: اولاً باید گفت که همکرد «زدن» در این عبارت مانند «رگ زدن»، «سر زدن» (سر بریدن)، «چاک زدن»، «زخم زدن»، و ... به‌معنی پاره کردن و بریدن و دریدن نیست که حاصل آن را «قبا دریدن» معنی کنیم، بلکه «زدن» در اینجا به مفهوم «بستن» و «نصب کردن» به‌کار رفته است، همچون «خیمه زدن»، «آستر زدن»، «علم زدن»، «تاج زدن»، «پرده زدن»، «پرند بر میان زدن»، «دامن به کمر زدن» (در معنی حقیقی)، «گره زدن»، «لعل زدن» و ... چون پوششهای روی لباس را علاوه بر «بستن» و «پوشیدن» با همکرد «زدن» نیز به‌کار می‌برده‌اند. مانند: «کمر بند زدن»، «دستار زدن»، «جقه و زنار زدن» و ... بنابراین «قبا زره زدن» در این بیت خاقانی و در ابیات دیگری که در تأیید آن خواهد آمد، یعنی «قبا زره» بستن و بر تن پوشیدن آن به‌کار رفته و «قبا زره»، چنان‌که بدان اشاره خواهد شد، نوعی قبای زره‌گونه بوده است.

زیرا اگر جزء اول این ترکیب «قبا» فرض شود و مفهوم حاصل از آن را قبا «زره کردن» در نظر بگیریم با مفهوم کنایی دریدن که به‌گونه‌ای معادل «قبا کردن» است، سازگار نیست و اگر

جزء اول آن را «زره» فرض کنیم و آن را مفعول بگیریم، یعنی بگوییم زره را «قبا کردن»، که ممکن است با معنی کنایی «قبا کردن» یعنی پاره کردن و آنگاه زره را پاره نمودن و چاک زدن سازگار باشد، اما ظاهراً در ابیات موردنظر چنین مفهومی اراده نشده است، زیرا در بیت:

گردون قبا زره زده بر انتقام مرگ مرگش ز راه درز قبای اندر آمده

به هیچ عنوان چاک زدن و دریدن قبا و زره نمی‌تواند منظور نظر شاعر باشد و فضای بیت این معنا را تأیید نمی‌کند. بنابراین لازم است برای درک بهتر معنی این ترکیب و شیوه استعمال آن در شعر خاقانی در ابیات دیگر، که این ترکیب در آنها به کار رفته، تأمل بیشتری شود:

ای صبحدم ببین که کجا می فرستمت نزدیک آفتاب وفا می فرستمت
باد صبا دروغ‌زن است و تو راستگوی آنجا به رغم باد صبا می فرستمت
زرین قبا زره زن از ابر سحرگهی کانجا چو پیک بسته قبا می فرستمت

(ص ۵۵۷)

به نظر می‌رسد که خاقانی در این ابیات، خطاب به صبحدم می‌گوید: «قبا زرهی زرین» که از جنس ابر سحرگاهی است بر تن پوش. زیرا لازم است که تو هم مانند پیک بسته قبا این سفر را انجام دهی. پس در فضای این بیتها موضوع بستن قبا مراد بوده نه چاک کردن آن. چون پیک سحر عرفا باید قبا بر بندد نه اینکه قبا را چاک بزند.

گردون قبا زره زده بر انتقام مرگ مرگش ز راه درز قبای اندر آمده

(ص ۵۳۴)

در این بیت نیز، همان‌طور که قبلاً اشاره شد، سخن از آن است که گردون قبا زرهی برای انتقام جویی از مرگ بر خود پوشیده است اما از آنجایی که هیچ‌کس و هیچ چیزی در برابر مرگ توان مقابله و مقاومت ندارد، این قبا پوشیدن و قبا زره بستن را فایده‌ای نیست، زیرا مرگ علی‌رغم بستن قبا زره از لابه‌لای درز آن وارد شده است، یعنی به‌هیچ عنوان کسی در برابر مرگ راه‌گریز و مقابله ندارد.

شب قبای مه زره زد بنده‌وار کان زره زلفین کله دار آمده

(ص ۵۱۵)



یعنی شب مانند بندگان و برای ادای خدمت «قبا زرهی» از ماه بر خود پوشیده زیرا آن زره زلفین (ممدوح) تاجدار آمده است. مسلماً بندگان و غلامان در راه تعظیم خواجگان خود و استقبال از آنان قبا می‌بستند نه اینکه قبا را چاک می‌کردند.

ساخت فرو کند ز اسب آینه بندد آسمان صبح قبا زره زند ابر کند زره گری
(ص ۴۲۶)

خاقانی بیت بالا را در وصف صبح و طلوع خورشید سروده است. چنان‌که می‌دانیم، ابرها در هنگام سپیده‌دم و برآمدن خورشید در افق شرقی حالت خاصی به خود می‌گیرند و گره‌گره می‌شوند و همچون زره به‌نظر می‌رسند. خاقانی در جاهای دیگر نیز این حالت ابرهای صبحگاهی را زره‌گونه تصویر کرده است:

شد گهر اندر گهر حلقه تیغ سحر شد گره اندر گره حلقه درع سحاب
(ص ۴۱)

باد آمد و بگسست هوا را گره ابر بوی زره غالیه فامت نرسانید
(ص ۷۵۹)

بنابراین، در بیت فوق نیز منظور از «قبا زره زدن» صبح، «قبا زره» بر خود بستن است و این قبا زرهی که صبحگاه بر خود می‌بندد، سازنده‌ای لازم داشته و آن سازنده ابر است که زره می‌سازد تا صبح بتواند آن زره را بر خود بپوشد.

صبح فنک پوش را ابر زره زد قبا برد کلاه زرش قندز شب را زتاب
(ص ۴۵)

در اینجا نیز اگر در فضای توصیفات قصیده قرار گرفته باشیم، بحث از حالت زره‌پوشی صبحگاه به‌وسیله ابرهای تنیده حلقه در حلقه است و منظور آن است که ابر بر صبح فنک پوش قبا زرهی پوشیده است.

از بیم تیغ خور سفرم هست بعد از آنک روز افکنند کلاه و زند شب قبازره
(ص ۹۲۰)

این ترکیب را خاقانی علاوه بر دیوان اشعار در نامه‌های خود (منشآت) نیز به همین مفهوم به کار برده است. وی در یکی از این نامه‌ها که به ممدوح خویش نوشته آفتاب را مخاطب قرار داده می‌نویسد:

«روزهاست که آسمان کعبه نمای را حجرالاسود در معسکر پسرزاده خلیفه جامه خلیع نشان می‌داری. مگر از تیغ شاه ترسیده‌ای که در ابر زره تاب خزیده‌ای؟ قبا زره زده در جوشن سیه شده‌ای، یا می‌خواهی که در حرم پادشاه خادم سیاه باشی؟»^۶

این قبا زره، که خاقانی از آن سخن می‌گوید و آن را با همکرد «زدن» به معنی بستن به کار می‌برد ظاهراً، نوعی قبا بوده است که شاید فقط در ناحیه آذربایجان معمول و مرسوم بوده است، زیرا نظامی، شاعر آن خطه که اتفاقاً هم‌زمان خاقانی بوده، از «قبای زره» به عنوان نوعی لباس یاد کرده است.

قبای زره بر تنش تاب دار چو سیماب روشن چو سیم آبدار
(شر فنامه، ص ۴۴۷)

فرهنگها و لغت‌نامه‌های در دسترس در مورد قبا زره توضیحی نداده‌اند ولی لغت‌نامه دهخدا ذیل قبا زره به استناد همین بیت نظامی آن را زره مانند قبا و قزآگند معنی کرده است. خاقانی این نوع قبا زره مانند یا زره قبا گونه را در ابیات دیگری نیز به کار برده است:

از گرد جیش خسرو و ز خون وحش صحرا مشکین زره قبایش، رنگین سپر قذالش
ظاهراً چون این واژه برای خاقانی آشنا بوده است گاهی دو جزء آن، یعنی قبا و زره را چنان به کار می‌برد که به نحوی ایهام‌گونه یادآور قبا زره است:

زره زلف بر قبا شکنی آه در جان آشنا شکنی
(ص ۶۶۷)

قبای صبح را مشکین زره زن به موی زلف ترکان سلاحی
(ص ۶۹۹)



دلیل دیگری که قبا زره زدن به معنی قبا کردن و پاره کردن نیست، این است که خاقانی ترکیب «قبا کردن» را به همان معنی معمول خود بارها در دیوان اشعار خویش به کار برده است و این نشان می‌دهد که در ذهن او قبا زره زدن چیزی غیر از قبا کردن بوده است:

خیاط روزگار به بالای هیچ کس پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد
(ص ۷۶۵)

خلیفه جامه سوگش قبا کند چو غلامان که جان خواجه که سلطان دیر بود، بر آمد
(ص ۸۸۰)

روح القدس

روح القدس خریطه کش او در آن طریق روح الامین جنیبه بر او در آن فضا
بیت بالا را خاقانی در ستایش پیامبر و صفت معراج آن حضرت سروده است.
واژه «روح القدس» اغلب کنایه از جبرئیل است و به این معنی در آثار پیشینیان و لغت‌نامه‌ها به فراوانی استعمال شده است. چنان‌که خاقانی خود در چندین جای دیگر نیز به کار برده است، از جمله:

مریم بکر معانی را منم روح القدس عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
(ص ۱۷)

روزه کردم نذر چون مریم که هم مریم صفاست خاطر روح القدس پیوند عیسی زای من
(دیوان / ۳۲۱)

ولی ظاهراً به معنی جبرئیل در این بیت چندان فصیح به نظر نمی‌رسد، زیرا «روح الامین» در مصراع دوم نیز به معنی جبرئیل است و گفتن اینکه جبرئیل خریطه کش پیامبر بود و جبرئیل جنیبت کش او، نوعی تکرار مخلاً فصاحت است، هرچند که مفید معنی هم باشد. اگر روح القدس و روح الامین، یعنی خریطه کش و جنیبت کش بر پیامبر، در این بیت با هم فرق داشته باشند، برای تعظیم و تفخیم پیامبر است، که در این قصیده منظور خاقانی هم هست و اخلاص بیت نیز از بین می‌رود. آنچه خاقانی در بیت‌های پیش از این بیت نیز گفته است به نحوی نشان‌دهنده

تقابل دو مصراع است؛ همچون: موسی و آدم، نطقش و خلقش، مریم و عیسی، آدم و شیطان، ذاتش و شرعش، خورشید و ناهید، مرسلین و اتقیا و ... بنابراین اگر در این بیت هم به سیاق ابیات بالا دو واژه روح‌الامین و روح‌القدس دو مصداق جداگانه پیدا کنند، علاوه بر رعایت فصاحت، سبک بیان نیز رعایت شده است.

دکتر ضیاءالدین سجادی، که در تصحیح دیوان خاقانی زحمات فراوانی کشیده و در این مورد باید صاحب‌نظر باشد، در اثر خود^۷، پس از توضیحاتی چند، معنی هر دو کلمه روح‌القدس و روح‌الامین را جبرئیل نوشته و ابیاتی از دیوان این شاعر را به‌عنوان شاهد ذکر کرده است. لغت‌نامه دهخدا هم روح‌القدس و روح‌قُدُس را به‌معنی جبرئیل گرفته و، علاوه بر این معنی، به نقل از اسفار ملاصدرا این واژه را به عقل و جوهر عقل، و به نقل از کشف اصطلاحات الفنون روح‌القدس را از مراتب ارواح نورانی بشری دانسته است که البته معنی اخیر هم در بیت موردنظر چندان مناسب نیست و در ملازمت با روح‌الامین غریب و ناآشنا به‌نظر می‌رسد. واژه روح‌الامین، که در مصراع دوم در برابر روح‌القدس به‌کاررفته، تا آنجا که نگارنده جستجو کرده است، در همه فرهنگها در معنای جبرئیل استعمال شده و معنای دیگری از آن استنباط نمی‌شود.

در دیوان ناصر خسرو و منوچهری واژه روح‌قُدُس به‌گونه‌ای استعمال شده که شاید به استناد آن بتوان مشکل این بیت را نیز رفع کرد. ناصر خسرو در یکی از قصاید خود در توصیف نفس و جان، که از نظر اسماعیلیه منشأ اصلی جهان هستی به‌شمار می‌آیند، قصیده‌ای سروده و در این قصیده روح‌قدس و جبرئیل را به‌عنوان دو فرشته یا پیامبر در برابر هم به حساب آورده است:

بالای هفت چرخ مدور دو گوهرند	کز نور هردو عالم و آدم منورند
اندر مشیمه عدم از نطفه وجود	هر دو مصورند ولی نامصورند
محسوس نیستند و نگنجد در حواس	نایند در نظر که نه مظلّم نه انورند
پروردگان دایه قدسند در قدم	گوهر نیند اگرچه به اوصاف گوهرند
زین سوی آفرینش و زانسوی کاینات	بیرون و اندرون زمانه مجاورند
اندر جهان نیند هم ایشان و هم جهان	در ما نیند و در تن ما روح پرورند



گویند هردو هردو جهانند از این قبل
 این روح قدس آمد و آن ذات جبرئیل
 بی‌بال در نشیمن سفلی گشاده پر
 ... سوی تو آمدند ز جایی که جای نیست
 در هفت کشورند و نه در هفت کشورند
 یعنی فرشتگان پرانند و بی‌پرنند
 بی‌پر بر آشیانه علوی همی پرنند
 آنجا فرشته‌اند و بدین جا پیمبرند
 (ص ۲۴۳)

منوچهری دامغانی نیز در یکی از قصاید معروف خود به مطلع:

المنة لله که این ماه خزان است
 ماه شدن و آمدن راه رزان است
 در وصف انگور ایلاتی سروده و «روح قدس» را کنایه از حضرت عیسی به کار برده است:
 اکنون صفت بچه انگور بگویم
 اکنون هر صفتی در صفت او هذیان است
 انگور به کردار زنی غالیه رنگ است
 و او را شکمی همچو یکی غالیه‌دان است
 ... عییش جزاین نیست که آبستن گشته است
 او نوز یکی دخترک تازه جوان است
 پیشوی شد آبستن چون مریم عمران
 وی قصه بسی خوبتر و خوشتر از آن است
 زیرا که گر آبستن مریم به دهان شد
 آبستنی دختر عمران به پسر بود
 آن روح خداوند همه خلق جهان بود
 و آن را بگرفتند و کشیدند و بگشتند
 آن زنده یکی را و دو را کرد به معجز
 و این را بگشتند و بکشند این به چه سان است
 و این زندگر جان همه خلق جهان است
 نا کشته کشته صفت این حیوان است
 در کشتن این قصد همه اهل قران است
 گر قصد جهودان بُد در کشتن عیسی
 بر دست امیران و وزیرانش مکان است
 آن را به سموات مکان گشت و مر این را
 (ص ۹)

بنابراین بهتر است روح‌القدس را در مصراع اول بیت خاقانی به معنی حضرت عیسی فرض و بیت را بدین گونه معنی کنیم:



در آن سفر (معراج) پیامبر، حضرت عیسی به منزله خریطه‌بردار او و جبرئیل جنیت‌کش آن حضرت بود.

پرواز عقل

گفت دمیده است صبح منشین خاقانیا
 حضرت خاقان شناس مقصد حسن المآب
 زاده خاطر بیار کز دل شب زاد صبح
 کرد در این سبز تشت خایه زرین غراب
 خاطر تو مرغ وار هست به پرواز عقل
 یافته هر صبحدم دانه اهل الثواب
 (ص ۴۷)

با تأمل در مصراع اول بیت آخر ملاحظه می‌شود که تعبیر «به پرواز عقل» چندان روشن نیست و تا حدودی غریب به نظر می‌آید. هرچند با توجیهاتی می‌توان بیت را معنی کرد ولی کاربرد آن فصیح به نظر نمی‌رسد. آیا منظور از پرواز در این بیت همان رفتار و فعل خاصی است که پرندگان با بال و پر خود انجام می‌دهند؟ یا این واژه را باید در اینجا به مفهوم دیگری انگاشت؟ و یا اینکه احتمال دهیم در آن تصحیفی روی داده است؟

در لغت‌نامه دهخدا، به نقل از فرهنگهای قدیمی‌تر، یکی از معانی واژه پرواز «نشیمن و نشستگاه» مرغان آمده است. در برهان قاطع نیز این معنی برای واژه پرواز ضبط شده است، ولی مرحوم دکتر معین در پاورقی همان صفحه توضیح داده‌اند که بدین معنی مصحف «پدواز» است و اضافه کرده‌اند که همین معنی تصحیفی را لغت‌نامه ذیل پرواز ضبط کرده و ذیل مدخل «پدواز» نیز آورده است.

در برهان قاطع ذیل «پدواز» آمده است: «دو چوب بلند باشد که هردو را باهم به اندک فاصله بر زمین فروبرند و چوب دیگری به عرض بر بالای آن بندند که کبوتران و گاهی جانوران شکاری بر آن نشینند و آن را به عربی می‌قعه خوانند».

دکتر نجیب مایل هروی^۱ این مطلب (امکان تصحیف پدواز به پرواز) را در متون گذشته، نوشته و یادآوری کرده‌اند که چگونه واژه‌هایی از قبیل پادار به پاوار در معنی جلد و چابک و



پدواز به پرواز در معنی نشیمنگاه تصحیف شده و فرهنگهایی همچون جهانگیری ورشیدی و ... آن را ضبط کرده‌اند.

دکتر دبیرسیاقی در مقاله‌ای تحت عنوان «پرواز- پتواز»^۹، در این مورد و امکان تصحیف این واژه در متون مختلف ادب فارسی مطالبی ذکر کرده‌اند. وی پس از بررسی‌های همه‌جانبه، هر دو کلمه (پرواز- پدواز) را اصیل می‌داند و از جمله شعر آغاجی را به نقل از لغت‌نامه‌ اسدی در اصالت پدواز (پتواز) شاهد می‌آورد:

عهد و میثاق باز تازه کنیم از سحرگاه تا به وقت نماز
باز پدواز خویشش باز شویم چون رده باز جنبد از پدواز

علاوه بر این دو بیت آغاجی، ابیات دیگری نیز به‌عنوان گواه این مطلب ارائه داده‌اند و نوشته‌اند که در دو بیت از شاهنامه، این کلمه به‌معنای نشیمن و نشستگاه به‌کار رفته است- هرچند ایشان این معنی اخیر را برای پرواز نیز احتمال داده‌اند- یکی از این دو بیت شاهنامه، بیتی است که در هنگام بازگرداندن زال به خانه پدری خویش، در شاهنامه سروده شده است:

ز پروازش آورد نـزد پدر رسیده به زیر برش موی سر
(ج ۱، ص ۱۴۵)

و دیگری بیتی است که در هنگام زادن رستم و فریادخواهی زال از سیمرغ برای همکاری سروده شده است:

بگفت و یکی پر ز بازو بکند فکند و ز پرواز بر شد بلند
(ج ۱، ص ۱۵۲)

بنابراین، با توجه به امکان تصحیف پدواز و مفهوم نبودن بیت آخر در دیوان خاقانی، شاید بهتر آن باشد که «پرواز» را تصحیف «پدواز» به‌معنی نشیمنگاه و آشیانه مرغان بدانیم و در آن صورت بیت را چنین معنی کنیم:

ای خاقانی خاطر تو همچون پرنده‌ای است که هر صبحدم در نشیمنگاه عقل دانه و اجرت ثوابکاران را می‌یابد.

باری - تا «ری»

چنان که می‌دانیم، خاقانی چندین قصیده در اشتیاق سفر به سرزمین خراسان و پیوستن به دربار سنجر و دیدار دانشمندان آن سرزمین سروده است. یکی از آنها قصیده‌ای است به مطلع:

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند عدلییم به گلستان شدنم نگذارند
تا آنجا که می‌گوید:

من همی رفتم باری همه ره شادان دل دل ندانست که شادان شدنم نگذارند
ری خراس است و خراسان شده ایوان ارم در خراسم که به ایوان شدنم نگذارند
در خراس ری از ایوان خراسان پرسم گرچه این طایفه پرسیان شدنم نگذارند
(ص ۱۵۳)

نکته موردنظر در این ابیات کلمه «باری» در بیت دوم است که احتمال دارد تصحیف یافته کلمه دیگری بوده باشد. چون منظور خاقانی این بوده که به خراسان رود ولی به سبب پیش آمد حادثه غز و شورش خراسان و در نتیجه گرفتاری سلطان سنجر، حاکم ری از رفتن او به سوی خراسان ممانعت کرده است. پس واژه «باری» در اینجا به چه معنی به کار رفته است؟ آیا آن را به همان معنی مصطلح یعنی «خلاصه» در نظر بگیریم یا امکان دهیم این کلمه تصحیف شده کلمه دیگری است؟

چنان که می‌دانیم، و خاقانی نیز در این قصیده اظهار کرده است، وی در این سفر تا ری با خوشحالی آمده و در این مکان بوده که وی حادثه ناگوار شورش خراسان را شنیده و امید او بر باد رفته است. بنابراین آیا بهتر نیست که واژه «باری» را در این بیت «تا» «ری» بخوانیم؛ بدین معنی که او تا ری خوشحال بوده و در آنجا خبر نگران کننده خراسان و کشتن علما را شنیده باشد و بیت را این گونه اصلاح کنیم:

من همی رفتم تا ری همه ره شادان دل دل ندانست که شادان شدنم نگذارند
در بیتهای بعدی این قصیده نیز خاقانی مراتب گله‌مندی و نگرانی خویش را از ری بیان کرده است. بدون شک اگر در این بیت سخن از ری به میان نیاید، به صورت طبیعی زمینه برای بیان بیت بعدی (ری خراس است ...) فراهم نمی‌شود، زیرا بدون مقدمه و سابقه قبلی و بدون



اینکه زمینه سخن فراهم آید، اخبار از چیزی که سابقه‌ای از آن در ذهن شنونده نبوده نوعی اخلال و بریدگی در شعر است. اما اگر واژه موردنظر به صورت «تا» «ری» اصلاح شود، گزارش بیت‌های بعدی که مراتب شکایت و گله‌مندی شاعر از ری و شومی آن شهر است، هیچ‌کدام غیرمنتظره نیست.

به گواهی نسخه بدل‌های ضبط شده در پاورقی دیوان مرحوم سجادی، یعنی «مسج» (نسخه مجلس شورای اسلامی) و «پا» (نسخه پاریس)، به جای باری در این دو نسخه تازی آمده است و مرحوم دکتر سجادی، مصحح دیوان، در صفحه شصت و نه مقدمه درمورد ارزش و اعتبار نسخه مجلس شورای اسلامی نوشته است:

«این نسخه کهن سال که شاید در هنگام زندگانی شاعر (اواخر قرن ششم) یا اندکی پس از آن به خط نسخ نگارش یافته شامل تمام بخش‌های نسخ دیگر بوده ولی دست حوادث برگ‌های آن را چون برگ گل پراکنده نموده...».

تارک / تارگ

نرگس بر سر گرفت تشت زر از بهر خون تارک گلبن گشاد نیشتر از نوک خار

(ص ۱۷۹)

این بیت در دیوان تصحیح دکتر سجادی^{۱۰}، دکتر کزازی^{۱۱} و عبدالرسولی^{۱۲} به همین صورت ضبط شده است و ظاهراً نسخه بدل دیگری، که قابل بحث باشد، نیز ندارد. با اندکی تأمل در واژگان بیت، یعنی تشت و خون و نیشتر و گشاد [ن] و خار و گل و ارتباط اینها در یک مجموعه متناسب که نسبت به هم مراعات نظیراند، می‌توان یقین پیدا کرد که «تارک» به معنی فرق سر در ابتدای مصراع دوم درست نیست و صحیح آن باید «تا رگ» بوده باشد. اولاً مصراع اول جواب مصراع دوم است و «تا» در ابتدای مصراع دوم حرف ربط متضمن معنای شرط و به معنی همین‌که، وقتی که و زمانی که به کار رفته است.

پس مفهوم بیت باید بدین گونه باشد: وقتی که نیشتر خار، رگ گلبن را گشاد و خون از آن جاری شد، نرگس تشت زر بر سر گرفت تا آن خون را بگیرد.

**پی‌نوشت‌ها**

۱. قزوینی، محمد، یادداشتها، ج ۵، ص ۳۹.
۲. ملطیوی، محمد بن غازی، روضة العقول، ص ۱۷.
۳. همان، ص ۱۸.
۴. سجادی، سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ص ۱۱۷۱.
۵. کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، ص ۹۸.
۶. خاقانی شروانی، منشآت، ص ۸۶.
۷. سجادی، سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ج ۱، ص ۶۶۶ و ۶۶۸.
۸. مایل هروی، نجیب، نقد و تصحیح متون، ص ۸۲.
۹. دبیرسیاقی، محمد، «پرواز- پتواز»، ص ۱۶۴-۱۵۰.
۱۰. سجادی، سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، ص ۱۷۹.
۱۱. کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، ص ۲۴۷.
۱۲. خاقانی شروانی، دیوان، ص ۱۹۶.

منابع

- تبریزی، محمدحسین بن خلف، برهان قاطع، به تصحیح دکتر محمد معین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶.
- خاقانی شروانی، دیوان تصحیح علی عبدالرسولی، تهران، چاپخانه هروی، ۱۳۵۷.
- خاقانی شروانی، دیوان، تصحیح سید ضیاءالدین سجادی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۸.
- خاقانی شروانی، دیوان، ویراسته میرجلال‌الدین کزازی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵.
- خاقانی شروانی، منشآت، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران، انتشارات کتاب فرزانه، ۱۳۶۲.
- دبیرسیاقی، محمد، پرواز- پتواز، مجموعه مقالات شاهنامه‌شناسی، تهران، انتشارات بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۷۵.
- دهخدا، لغت‌نامه.
- سجادی، سید ضیاءالدین، فرهنگ لغات و تعبیرات دیوان خاقانی، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴.
- فردوسی، شاهنامه، چاپ مسکو (افست).
- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، دیوان، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل، ۱۳۵۷.
- قزوینی، محمد، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین، گزارش دشواریهای دیوان خاقانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۸.
- مایل هروی، نجیب، نقد و تصحیح متون، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۹.
- ملطیوی، محمد بن غازی، روضة العقول، تصویر نسخه خطی پاریس.
- منوچهری دامغانی، دیوان، تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران، کتاب‌فروشی زوار، ۱۳۶۳.
- نظامی گنجوی، دیوان خمسه، تصحیح وحید دستگردی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۶۳.